

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضرورت شعری

محمد رضا هوشیاری^۱

چکیده

یکی از منابع استنباط قواعد نحوی شعر است اما شاعران در برخی از نوشته های خود، خلاف قاعده زبان عربی سخن رانده اند؛ این امر توسط نحّات به ضرورت شعری مشهور شده است؛ با اینکه در تبیین ضرورت شعری اختلافات بسیاری مشاهده میشود اما می توان تعریفی اصطلاحی از آن ارائه کرد که وجه اشتراک اکثر نظرات در این بحث باشد و آن تعریف عبارتست از عدم رعایت قواعد نحوی یا صرفی که در اکثر موارد به منظور حفظ وزن یا قافیه شعر می باشد. در این بحث سه نظر اساسی وجود دارد؛ نظر اول حکم به بی قید و شرط بودن ضرورت شعری داده اند به این معنا که شاعر بدون هیچ قیدی می تواند خلاف قاعده رایج زبان عربی سخن بگوید؛ نظر دوم این تعریف را مقید کرده است به این توضیح که شاعر فقط به دلیل حفاظت بر وزن یا قافیه شعر می تواند مرتکب ضرورت شعری شود و نظر سوم به طور کلی ضرورت شعری را قبیح و شاعرانی که مرتکب ضرورت شعری شده اند را خطاکار می داند. این مقاله در صدد است تا با نقد و بررسی ادله هریک از نظرات و تطبیق آنها در برخی شاهد مثال ها، این موضوع را مورد واکاوی قرار دهد.

کلید واژگان: ضرورت شعری، ادله، کلام رایج، لغت عرب

^۱ طلبه پایه سوم مدرسه علمیه شهیدین (رحمة الله علیهما)

۱. مقدمه

در طول تاریخ، دانشمندان بسیاری سعی در کشف رمز و رازها و نظم زبان آسمانی عربی کرده و تا حد ممکن، این زبان را در چارچوب قاعده های صرفی و نحوی ارائه دادند؛ سعی و تلاشی که به هدف فهم قرآن و صیانت از معارف بلند آن صورت گرفت (صدر، ۱۳۸۱ش، ص ۶۰). در این حال، دانشمندان با پدیده ای مواجه شدند که در طول تاریخ ضرورت شعری نام گرفت؛ ایشان از شاهد مثال های شعری و غیر شعری عرب فصیح، قواعد زبان عربی را استخراج می کردند اما در برخی از همین شاهد مثال ها، برخی از قوانین ادبیات عرب رعایت نشده بود؛ تا قبل از جناب خلیل بن احمد فراهیدی، نحات دو دسته بودند؛ دسته اول کسانی که توجهی به این شاهد مثال ها نداشتند؛ گو اینکه این شواهد که در واقع نقض قواعدی است که آنها استنباط کرده اند، وجود ندارند! این امر باعث برهم زدن نظم قواعدی شده بود که در کتابهایشان بیان کرده بودند (شاهین، ۱۹۷۰م، ص ۱۲۲). دسته ای دیگر نیز از فرق میان نظام شعر و غیر شعر آگاه بودند؛ آنها می دانستند قواعدی که استخراج کرده اند، مربوط به فضای غیر شعری است و در شعر، برخی از قواعد رعایت نمیشود اما هیچ یک از آنان تعریفی درباره این پدیده بیان نکردند تا زمانی که جناب خلیل بن احمد فراهیدی به عنوان اولین دانشمند ادبیات عرب، تعریفی درباره این پدیده ارائه داد (انیس، ۱۹۷۸م، ص ۳۴۲؛ فلفل، ۲۰۰۷م، ص ۹۲). بعد از خلیل بن احمد، رفته رفته نظرات درباره ضرورت شعری تغییر یافت به طوری که با نگاهی اجمالی به این نظرات، فرق بسیار زیادی که در میان آنها وجود دارد مشخص میشود تا جایی که ممکن است دو نظریه با یکدیگر به طور کامل مخالف باشند و این مخالفت ها و نظریات تا به امروز ادامه دارد.

اهمیت این مسئله زمانی روشن تر میشود که تاثیر این مبنا بر استنباط قواعد نحوی آشکار شود به طوری که با مبنایی خاص در بحث ضرورت شعری، قاعده ای صرفی یا نحوی، به اثبات می رسد در حالی که با تغییر آن مبنا، ممکن است همان قاعده مختص شعر تلقی شده و وارد قوانین ادبیات عرب نشود؛ نمونه هایی از این مسئله در خلال مطالب و همچنین در آخرین مبحث، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

مسئله ضرورت شعری همواره مورد توجه دانشمندان ادبیات عرب بوده و کتاب های بسیاری در این زمینه تالیف شده است؛ از جمله این کتاب ها می توان به این موارد اشاره کرد: *ما يجوز للشاعر في الضرورة قزاز قيرواني*، *ضرائر الشعر ابن عصفور؛ ذم الخطأ في الشعر ابن فارس؛ الضرائر وما يسوغه للشاعر دون الناثر أوسي؛ الضرورة الشعرية في النحو العربي* دکتر محمد حماسه عبداللطيف؛ پژوهش هایی نیز در این زمینه صورت گرفته است که هریک از آنها، جنبه ای از این بحث را پوشش داده اند.

-(مفهوم الضرورة الشعرية عند اهم العلماء العربية حتى نهاية القرن الرابع الهجري اثر دکتر سامی عوض) این مقاله بحث ضرورت شعری را به صورت کامل اما تا انتهای قرن چهارم بررسی کرده است.

- (الضرورة الشعرية، مفهومها و مذاهب النحات فيها اثر دكتور عبدالجبار بلاّل منير) برخی نظرات را به صورت بسیار مفصل توضیح داده اما در موضوعاتی مانند بررسی نظر سیبویه در ضرورت شعری، ناقص عمل کرده است.

- (الضرورة الشعرية عند الرضى الاستر آبادی فی شرح الکافیة اثر علی قهرمانی، عیسی متقی زاده و یعقوب آقا عزیز پور) نیز به بررسی شاهد مثال هایی که در شرح کافیه و مورد توجه جناب رضی بوده پرداخته اما نظرات نحات دیگر و انواع ضرورت های شعری را به طور کامل بررسی نکرده است.

به هر روی، در تمام این کتابها و تحقیقات، موضوع ضرورت شعری بررسی شده است اما جای خالی یک تحقیق که هر یک از نظرات، قائلین و ادله آنها و همچنین تاثیر مبانی بر استنباط قواعد را به صورت مختصر و منظم بررسی کند احساس میشود که این مهم در این تحقیق دنبال میشود. در این تحقیق، ابتدا معنای ضرورت شعری در لغت و اصطلاح بررسی شده؛ سپس نظرات درباره ضرورت شعری، قائلین و ادله آنها بیان شده و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند؛ سپس انواع ضرورت های شعری به کمک برخی شاهد مثال های معروف، مورد بحث قرار گرفته و در نهایت تاثیر مبانی ضرورت شعری بر استنباط قواعد نحوی بررسی خواهد شد.

۲. ضرورت شعری در لغت و اصطلاح

ضرورت از اضطرار گرفته شده و در لغت بدین معناست «رجل ذو ضارورة و ضرورة، أى ذو حاجة و قد اضطرَّ إلى الشئ، أى ألجئ إليه» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۷۲۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۴۸۳) پس ضرورت، ریشه در ناچار شدن و پناه بردن دارد اما در اصطلاح، به معنای عدم رعایت قواعد نحوی یا صرفی است که در اکثر موارد به منظور حفظ وزن یا قافیه شعر می‌باشد؛ این تعریف اصطلاحی، وجه مشترک تمام نظرات درباره ضرورت شعری است (عبدالطیف، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰).

۳. نظرات درباره ضرورت شعری و قائلین آنها

۳.۱. جایز بودن ضرورت شعری به طور مطلق

این نظریه اولین بار توسط جناب خلیل بن احمد فراهیدی مطرح شده و ابن جنی نیز به توضیح و تبیین آن پرداخته است و مشهور نحات این نظریه را برگزیده اند؛ این نظر بدین شرح است که شاعران برای رساندن معانی ژرفی که درون سینه دارند، می‌توانند هرگونه خلاف قاعده نحوی یا صرفی را، چه به منظور حفاظت بر وزن یا قافیه شعر و چه به هر غرض دیگری، مرتکب شوند اما در عین حال، از این خلاف قاعده های موجود، قاعده نحوی استخراج نمیشود؛ نکته حائز اهمیت این است که اگر شاعری مرتکب ضرورت شعری شود، بر او خرده

گرفته نشده و سخن گفتن او غلط نمی‌باشد چرا که فضای شعر با فضای غیر شعر بسیار تفاوت دارد و همین فضای شعر به او اجازه می‌دهد تا خلاف قاعده رایج سخن بگوید در حالی که در فضای غیر شعری امکان سخن گفتن خلاف قاعده، برای هیچکس وجود ندارد.^۲

۳،۲. عادت کردن شاعران به ضرورت شعری

این نظر در باب ضرورت شعری، مختص جناب اخفش اوسط است؛ نظر وی این است که زبان شاعران، به ضرورت شعری عادت کرده است و هرگونه کلامی که از آنان صادر شود، چه شعر باشد و چه غیر شعر، بدون هیچ قیدی می‌تواند مخالف قواعد صرفی یا نحوی باشد اما از این خلاف قاعده‌ها، قاعده صرفی یا نحوی استخراج نمی‌شود (حدود، ۱۴۲۱ق، ص ۵۱۷ و ۴۰۷).

۳،۳. جایز بودن ضرورت شعری به طور مقید

اساس این نظریه با کلام جناب سیبویه آغاز شده و ابن مالک نیز این نظریه را قبول کرده است؛ این نظریه بدین شرح است که شاعر فقط در شعر و در صورت ناچاری، می‌تواند مرتکب ضرورت شعری شود؛ منظور از ناچار شدن، این است که برای حفاظت بر وزن یا قافیه شعر، مجبور شود خلاف قاعده صرفی یا نحوی ای را مرتکب شود تا از شعر خود پاسداری نماید؛ گفتنی است این نظریه به نظریه ابن مالک مشهور شده است. نکته حائز اهمیت این است که سیبویه به صورت مفصل و منظم، به ضرورت شعری نپرداخته^۳ و فقط در سه باب از باب‌های کتاب، درباره ضرورت شعری صحبت کرده است که آن باب‌ها عبارتند از: "باب ما یحتمل

^۲ (ابن جنی، ۱۹۵۵م، ج ۲، ص ۶۰؛ عبداللطیف، ۱۴۱۶ق، ص ۱۳۰؛ قرطاجنی، ۲۰۰۸، ص ۱۲۷؛ بغدادی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۶؛ آلوسی، ۱۳۴۱ق، ص ۳؛ حدود، ۱۴۲۱ق، ص ۵۱۷ و ۴۰۷)

^۳ سؤالی ممکن است به ذهن برسد و آن این است که چرا سیبویه به صورت پراکنده و نه متمرکز، موضوع ضرورت شعری را توضیح داده است؟ پاسخ علمای علم نحو این است که سیبویه در باب اول توضیح کوتاهی درباره ضرورت شعری داده است تا اشاره ای به این موضوع داشته باشد که نظام شعر با نظام غیر شعر فرق دارد و قصد او تبیین موضوع ضرورت شعری نبوده است بلکه صرفاً قصد داشته است که اشاره ای به فرق بین نظام شعری و غیر شعری داشته باشد چرا که اگر به این مسئله بسیار مهم اشاره نمی‌کرد، قوانینی که در سرتاسر کتاب بیان کرده بود، زیر سوال می‌رفت و بالاترین دلیل برای این امر، مطلبی است که سیبویه، خود به آن اشاره کرده است مبنی بر اینکه آن مواردی که در شعر جایز است بسیار زیاد است و الکتاب، کتاب بررسی مسائل شعری نیست (سیرافی، ۱۹۸۵م، ص ۳۳؛ عبداللطیف، ۱۴۱۰ق، ص ۲۱).

الشعر" (سیبویه، ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۲۶) "باب ما رخمت الشعراء في غير النداء اضطراباً" (همان، ج ۲، ص ۲۶۹) "هذا باب ما يجوز في الشعر من آيا و لايجوز في الكلام" (همان، ج ۲، ص ۳۶۲).

درباب اول، ایشان با این جمله، نظر خود را درباره ضرورت شعری بیان می‌کنند: «اعلم انه يجوز في الشعر ما لايجوز في الكلام اعلم انه يجوز في الشعر ما لايجوز في الكلام من صرف ما لا يتصرف يشبهونه بما يتصرف من الاسماء لانها اسماء كما انها اسماء و حذف ما لا يحذف يشبهونه بما حذف و استعمل محذوفاً...». درباب دوم توضیحی درباره ضرورت شعری نداده و فقط به بررسی شاهد مثال‌ها پرداخته‌اند و در باب سوم این جمله را گفته و توضیحات درباره ضرورت شعر را به اتمام می‌رسانند: «وليس شيء يضطرون اليه الا و هم يحاولون به وجهاً... ومايجوز في الشعر اكثر من ان اذكره لك لان ههنا موضع جمل». اما در فهم نظریه سیبویه درباره ضرورت شعری اختلاف شده است؛ اختلاف این است که آیا سیبویه، نظریه اطلاق در ضرورت شعری را قبول دارد یا عدم اطلاق و اگر سخن گروه اول اثبات شود، سیبویه هم عقیده با خلیل، ابن جنی و مشهور شده و اگر سخن گروه دوم اثبات شود، سیبویه نظری جداگانه خواهد داشت. هر دو گروه دلایلی را بیان کرده‌اند؛ یکی از ادله گروه اول این است که سیبویه در اولین باب که شروع به توضیح ضرورت شعری کرده است، هیچ قیدی را مکتوب نکرده و هیچ اشاره‌ای به ناچار شدن شاعر نداشته است؛ دلیل دیگر آنها نیز این است که در بسیاری از آیات و روایات ضرورت شعری به چشم می‌خورد؛ مگر ممکن است عالمی بزرگ مانند سیبویه این آیات را نادیده گرفته و مبنایی را اختیار کند که با آن نتوان این آیات و روایات را توجیه کرد؟! (جمعه، ۴۰۰ق، ص ۳۴۷؛ حدیثی، ۳۹۴ق، ص ۳۰۵) اما دلیل گروه دوم این است که در الکتاب، با اینکه در اولین توضیح درباره ضرورت شعری، قیدی مبنی بر ناچار شدن شاعر به میان آورده نشده است اما اگر ضرورت شعری در شاهد مثالی در الکتاب رخ داده باشد، کلمه اضطراب یا مشتقات آن بیان شده است که این امر دلالت بر ناچار شدن شاعر دارد^۴ (فلفل، ۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۱۶۰).

۳.۴. جایز نبودن ضرورت شعری به طور مطلق

ابن فارس اولین قائل این نظریه بوده و ابن رشیق و ابوهلال عسکری نیز از آن استقبال کرده‌اند؛ این نظریه بیان می‌دارد که کلام یا صحیح است و یا غلط و در این میان، هیچ فرقی میان شاعر و غیر شاعر نیست؛ پس اشعاری که مخالف با قواعد زبان عربی در آنها دیده می‌شود، کلامی غلط و سُراینده آن خطاکار است! (ابن فارس، ۱۹۸۰م، ص ۲۱؛ ابن رشیق، ۱۹۸۱م، ص ۲۶۹؛ عسکری، ۱۹۵۲م، ص ۱۵۰)

^۴ به عنوان مثال، در این مواضع از کلمه اضطراب یا مشتقات آن استفاده شده است: (الکتاب، ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۴۸، ۸۵، ۱۷۶؛ ج ۲، ص ۴۵، ۱۳۴، ۲۳۰، ۳۸۲، ۴۱۰؛ ج ۴، ص ۳۵۹ و ۲۰۳)

۳،۵. انکار وجود ضرورت شعری

برخی از نحاح قدیم به این موضوع اشاره ای گذرا کرده اما دکتر کمال بشر و دکتر عبده راجحی آن را گسترش داده اند؛ این اشخاص عقیده دارند مواردی که به عنوان ضرورت شعری نام برده شده است، مانند صرف کلمات غیر منصرف، لغتی در میان لغات عرب بوده است؛ به بیان بهتر، شاعر هنگام سرودن شعر، به لغت خاصی شعر گفته است که در آن لغت، برخی مواردی که در لغت فصیح عرب اشتباه قلمداد میشده است، در آن لغت اشتباه نبوده و بدین ترتیب، دیگر چیزی به نام ضرورت شعری وجود نخواهد داشت و هیچ شاعری خلاف قاعده سخن نگفته است. گفتنی است اثبات این ادعا با کنکاش های تاریخی و بررسی شاهد مثال های شعری و غیر شعری انجام خواهد گرفت و تاکنون این نظریه، با این کیفیت اثبات نشده است و برخی نحاح قدیم نیز برخی از موارد ضرورت شعری را جزو لغتی خاص دانسته اند.^۵

۴. بررسی ادله

۴،۱. ادله نظر اول

دلیل خلیل بن احمد، ابن جنی و به تبع مشهور نحاح این است که دنیای شعر و شاعری با غیر آن بسیار تفاوت دارد؛ طوری که شاعران وقتی مشغول سرودن شعر میشوند، در عالم دیگری سیر نموده و زبان باید در اختیار آنها باشد نه آنها در اختیار زبان؛ چرا که آنها سلطان سخن بوده و معانی ای که در ذهن دارند در زندان الفاظ نمی گنجد؛ پس شاعران می توانند خلاف قاعده رایج زبان شعر بسرایند حتی اگر این امر به دلیل حفاظت بر وزن و یا قافیه نباشد (عبد اللطیف، ۱۳۰، ص ۱۳۰؛ قرطاجنی، ۲۰۰۸، ص ۱۲۷). نکته حائز اهمیت این است که خلیل بن احمد با موسیقی و ترنم کلمات آشنایی کامل داشته و این آشنایی به او در تبیین مفهوم ضرورت شعری بسیار کمک کرده است (امین، بی تا، ج ۶، ص ۳۳۹).

یکی از مواردی که درستی این نظریه را تاکید کند، سوالی است که ابو عثمان مازنی در حلقه درسی فراء مطرح کرده است؛ فراء، هنگام تدریس این شعر را بیان کرد:

من کان یزعمُ أنّی شاعرٌ فیدنُ منی تنههُ المَراجِرُ

فراء هنگامی که به توضیح و تبیین این بیت پرداخت، به این نکته اشاره کرد که در اینجا لام امر حذف شده است و این کار، غیر از شعر در هیچ کجای دیگر جایز نیست و دلیل حذف آن، حفاظت شاعر بر وزن شعر است؛

^۵ (ابن عصفور، ۱۹۸۰، ص ۲۵؛ ابن مالک، ۱۹۶۷، ص ۶۷؛ ازهری، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۳۵۲؛ رازی، ۲۰۰۶، ج ۳، ص ۴۶۵؛ راجحی، ۱۹۹۶، ص ۵۷؛ بشر، ۱۹۷۳، ص ۱۱۵؛ عبد اللطیف، بی تا، ص ۷)

مازنی در ادامه از فراء سوال می‌کند که چه مشکلی در حذف نکردن لام است حال آن که در صورت حذف آن، نه به وزن خللی وارد میشود و نه به قافیه؟! اما در ادامه فراء پاسخی به این سوال نمیدهد. این حکایت، می‌تواند شاهد خوبی باشد بر اینکه ضرورت شعری، همیشه به دلیل ناچاری شاعر و روی آوردن او به این مسئله برای حفظ وزن و یا قافیه نبوده و شاعر مطلقاً می‌تواند مرتکب ضرورت شعری شود خواه از روی ناچاری و خواه به دلیلی دیگر اما باید توجه داشت که این امر، باعث استخراج قواعد نحوی از مواردی که ضرورت شعری قلمداد شده و مخالف زبان عربی هستند، نخواهد شد (عبداللطیف، ۱۳۰، ص ۴۱۶، اق، ص ۱۳۰). همچنین از بزرگترین وجه‌های تقویت این نظر، نمونه‌هایی از ضرورت شعری است که در برخی آیات و روایات دیده میشود؛ مثل ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾ (احزاب، ۱۰) که الف به "الظنون" اضافه شده است یا مثل ﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ (احزاب، ۶۷) که در این آیه هم الف به انتهای "السبیل" اضافه شده است یا مثل روایت شریف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند «ارْجِعْنَ مَأْزُورَاتٍ غَيْرَ مَأْجُورَاتٍ» که در این آیه، موزورات، به دلیل هماهنگ شدن با مأجورات، به مأزورات تبدیل شده است (ابن هشام، ۱۹۸۵، ص ۸۹۷؛ ابوحیان، ۴۱۸، ج ۵، ص ۲۳۷۷) که با توجه به توضیحاتی که درباره مبانی مختلف بیان شد، این دسته از آیات و روایات تنها با همین مبنا، قابل توضیح خواهند بود.

سوالی در این میان ممکن است مطرح شود و آن این است که اگر دلیل ارتکاب ضرورت شعری، فقط فضای شعر و خیال‌انگیز بودن آن است، پس چه فرقی بین شعر و سجع وجود دارد حال آنکه امکان خیال‌انگیز بودن در سجع نیز متصور است؟

پاسخ این است که برخی از قائلین این نظر مانند ابوحیان، تصریح دارند به اینکه مرتکب شدن ضرورت شعری در هر کلامی که فضایی مانند شعر بر آن حاکم باشد، اشکالی ندارد (ابوحیان، ۴۱۸، اق، ص ۲۳۷۷). ابن جنی نیز تصریح به این امر کرده و نکته‌ای دیگر را نیز بیان می‌دارد و آن اینکه اگر ضرورت شعری در کلامی که فضای شعری نداشته باشد مشاهده شود، شاذ تلقی میشود؛ مانند ضرب‌المثل‌ها که فضای شعری بر آنها حاکم نبوده و در برخی از آنها خلاف قاعده مشاهده میشود (عبداللطیف، ۴۱۶، اق، ص ۱۳۹).

۴.۲. ادله نظر دوم

دلیل اخفش این است که شاعران به دلیل اینکه در فضای شعر و شاعری هستند، با این فضا خو گرفته و نه فقط روح آنها، بلکه جسم و زبان آنها نیز با فضای شعری انس گرفته است و به سختی می‌توانند به صورت عادی سخن بگویند؛ پس ضرورت شعری بر اساس نظر اخفش لغت خاص شاعران است.

اشکالات فراوانی به این نظر وارد است از جمله اینکه با توجه به این نظریه، دیگر درعمل، چیزی به نام ضرورت شعری وجود نخواهد داشت چرا که زبان آنها عادت به سخن گفتن غیر عادی کرده است؛ این اشکال جایی نمود پیدا می‌کند که اخفش اجازه میدهد کلمه غیر منصرف، منصرف شود بدون این قید که این امر در

ضرورت شعری می‌تواند انجام بگیرد یا اینکه به صورت کلی جایز است؛ به بیان بهتر، ناقدان، قائل هستند که با توجه به این نظر، دیگر نمیشود تمایزی بین فضای شعری و غیر شعری قائل شد و شعر و نثر بایکدیگر خلط میشوند؛ البته برخی گفته اند که منظور اخفش از این کلام، این نیست که در غیر ضرورت شعری، غیر منصرف می‌تواند منصرف شود بلکه منصرف شدن غیر منصرف‌ها در غیر شعر، لغتی خاصی بوده و این لغت مخصوص شاعران است (سیوطی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲؛ آلوسی، ۱۳۴۱ق، ص ۱۳۴)؛ همچنین برخی دیگر نیز معتقدند منصرف تلفظ کردن کلمات غیر منصرف، لغت خاص شاعران نبوده و یکی از لغات عرب میباشد (ابن عصفور، ۱۹۸۰م، ص ۲۵؛ ابن مالک، ۱۹۶۷م، ص ۶۷؛ ازهری، ۲۰۰۰م، ج ۲، ص ۳۵۲).

۴.۳. ادله نظر سوم

دلیل سیبویه و به تبع ابن مالک این است که در تکلم، فرقی میان شاعر و غیر شاعر نیست و به دیگر سخن، اصل این است که تکلم طبق قوانین باشد؛ پس قواعد سخن برای همه یکسان بوده و همه مجبورند در برابر این قواعد سرخم کنند اما شعر، به خاطر ماهیت طرب انگیز و دارای وزن و قافیه بودنش، در برخی مواقع به شاعر اجازه میدهد برای حفاظت بر وزن یا قافیه شعری، مرتکب ضرورت شعری شود؛ همچنین سیبویه اعتقاد دارد اگر شاعران مرتکب ضرورت شعری شوند، وجهی را انتخاب می‌کنند که با شیوه تکلم عادی مشابهت داشته و از اذهان، فاصله زیادی نداشته باشد؛ وی عقیده دارد اگر شاعران مرتکب ضرورت شعری شوند، یکی از این دو راه را انتخاب می‌کنند:

راه اول: مشابهت

عرب فصیح، در خبر کلمه عسی که از افعال مقاربه است، در بیشتر اوقات از آن ناصبه استفاده کرده و دلیل آن را اینطور بیان کرده اند که عسی دال بر امید داشتن به اتصاف اسم به خبر در آینده است و آن ناصبه هم جمله را تاویل به مصدر برده و زمان آن را به مستقل میبرد و به همین دلیل از لحاظ زمانی با یکدیگر تناسب دارند؛ اما کاد، عکس عسی می‌باشد چرا که دلالت بر نزدیکی وقوع یک امر دارد و آن ناصبه همانطور که توضیح داده شد زمان جمله ای که تاویل به مصدر میبرد را مستقل می‌کند؛ پس با یکدیگر هماهنگی ندارند؛ در این دو بیت، سیبویه این موضوع را توضیح میدهد:

عسی الکربُ الذی امسیتُ فیه یكونُ ورائه فرجٌ قریبٌ

^۶ از بررسی شاهد مثال های شعری اینطور استنباط شده است که نسبت بین این دو راه که شاعر از آن بهره میجوید، مانعة الجمع نبوده و مانعة الخلو میباشد.

قد کاد من طول البلی آن یمصحا

.....

در این بیت اول، بعد از عسی از آن ناصبه استفاده نشده است و در بیت دوم بعد از کاد از آن ناصبه استفاده شده است؛ یعنی دقیقا مخالف کلامی که در بالا به آن اشاره شد؛ سیبویه دلیل این امر را تشبیه عسی به کاد می‌داند و وجه تشبیه آنها این است که هر دو از افعال مقاربه هستند؛ از این گذشته سیبویه اعتقاد دارد نه تنها این دو مورد و مواردی از این دست که در اصل باهم اشتراک دارند را به هم تشبیه می‌کنند، بلکه مواردی هم که به یکدیگر شباهت ندارد به یکدیگر تشبیه کرده و به بیان بهتر، شباهت سازی می‌کنند چرا که کلمات در چنته آنان است؛ عبارت سیبویه در توضیح این امر، بدین شکل است: «و قد یُشَبِّهون الشیء بالشیء... کما یُشَبِّهون الشیء بالشیء و ان لم یکن مثله و لا قریبا منه» (سیبویه، ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۲۵۹).

راه دوم: بازگشت به اصل فراموش شده

در بسیاری از اوقات، شاعر برخی کلمات را به حالتی متروک برمی‌گرداند که به غرض های مختلفی، توسط اهل زبان عربی فراموش شده است؛ به عنوان مثال، رادد به جای راد استعمال شود؛ توضیح اینکه رادد، حالت اصلی کلمه رادد می‌باشد که به خاطر سهولت در تلفظ، قاعده ای از قواعد صرفی بر روی آن اجرا و به راد تبدیل شده است؛ اما شاعر آن را رادد تلفظ می‌کند که این همان بازگشت به اصل کلمه است؛ یا مثل این مثال که در الکتاب در توضیح راه دوم آمده است که ضنوا به جای ضنوا استعمال شده است:

مهلا أعاذلُ قد جربت من خلقي انی اجودُ من اقوام و ان ضنوا

(سیبویه، ۱۹۷۷م، ج ۱، ص ۲۹)

از دیگر مثال های این بحث، منصرف استعمال کردن کلمات غیر منصرف است؛ این کار برای شاعر جایز است چرا که اصل در اسماء منصرف بودن است و کلمه غیر منصرف در اینجا می‌تواند به اصل خود برگشته و منصرف شود؛ جناب مبرد در مقتضب در این باره می‌گوید که این کار برای شاعر مجاز است چرا که اصل در اسماء منصرف بودن است اما او نمی‌تواند کلمات منصرف را به غیر منصرف تبدیل کند؛ چرا که باید به اصل برگردد و اصل در اسماء منصرف بودن است (مبرد، ۱۹۶۸م، ج ۳، ص ۲۵۴).

به هر روی، نظر سیبویه و ابن مالک در طول تاریخ بسیار مورد توجه قرار گرفته است (حدود، ۱۴۲۱ق، ص ۳۹۹)؛ چرا که برخی آیات قرآن و روایات با این مبنا قابل توضیح نبوده و همچنین در تعداد بسیار زیادی از اشعار عرب، ضرورت شعری مشاهده میشود حال آنکه به خاطر حفاظت بر وزن یا قافیه نمیباشد؛ جناب سیوطی این اشکال را به شکل دیگری بیان می‌دارند؛ وی عقیده دارد شاعران در قله سخنوری بوده و وقتی از لحاظ وزن یا قافیه در تنگنا قرار می‌گرفتند، به سرعت کلام را تغییر می‌دادند به شکلی که مخالف قواعد زبان نباشد اما در

برخی مواقع این کار را نکرده اند و با توجه به چیره دستی آنان، فهم میشود که دلیل ضرورت شعری همیشه نمی‌تواند حفاظت بر وزن و یا قافیه باشد (سیوطی، ۲۰۰۶م، ص ۴۸۴).

۴.۴. ادله نظر چهارم

این گروه عقیده دارند که شاعران معصوم از خطا در کلام نبودند؛ پس خطا در کلام برای آنان ممکن بوده و هر گونه مخالفتی با قواعد کلام عرب فصیح اشتباه است؛ به دیگر سخن، کلام یا صحیح است و یا غلط و ضرورت شعری باعث نادیده گرفتن خطای شاعران نمیشود؛ عبارات بسیار عجیبی از ایشان در ملامت شاعرانی که مرتکب ضرورت شعری شده اند در دست است؛ وی عقیده دارد که بسیاری از نحاسات، اشتباهات شاعران را منظم کرده و ابوابی در نحو درست کرده اند تا خطای آنها در سرودن شعر را بپوشانند! وی در کتاب ذم خطأ الشعراء به این موضوع اشاره دارد که چه کسی به شاعران اجازه داده است مخالف قواعد صرف و نحو عربی سخن بگویند؟! آن دسته از افرادی هم که عقیده دارند شاعران از روی ناچاری مرتکب ضرورت شعری شده اند، در اشتباهند؛ چرا که من در تاریخ، پادشاهی را نمیشناسم که با زور شمشیر یا شلاق شاعری را مجبور به سرودن اشعاری مخالف با قواعد زبان عربی کرده باشد! (ابن فارس، ۱۹۸۰م، ص ۲۱) این نظریه زمانی جدی تر می‌شود که ابن رشیق قیروانی، میخ آخر را برتابوت ضرورت شعری میکوبد؛ وی اعتقاد دارد مرتکب شدن خطای کلامی در اشعار، دلالت بر عدم قدرت شاعر دارد چرا که اگر شاعری زبر دست باشد، می‌تواند بدون اینکه مخالف قوانین کلام سخن بگوید، شعر خود را تصحیح کرده و گوهری ناب خلق کند (ابن رشیق، ۱۹۸۱م، ص ۲۶۹).

نقد های بسیاری به این نظریه و قائلین آن وجود دارد که فقط به چند مورد اکتفا میشود؛ از جمله اینکه شاعران وقتی در عالم خیال پرواز می‌کنند، دیگر نمی‌توانند در عالم الفاظ و کلمات محبوس شوند و این مخالفت با قواعد زبان عربی، آنقدر ظریف و هنرمندانه است که بسیاری از این اشعار که در آن مخالفت با زبان رخ داده است، سینه به سینه نقل شده است و عرف فصیح، نه تنها آن را اشتباه تلقی نکرده و با آن بیگانگی نداشته بلکه مانند جواهری در صندوقچه ذهن آنها، نسل به نسل منتقل شده است؛ نکته قابل توجه این است که بازار شعر و شاعری در مکه رونق داشته و شاعران مورد نقد قرار می‌گرفتند؛ با این حال برخی اشعار با وجود ضرورت شعری، در این محافل مورد تحسین قرار گرفته اند (آلوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۷)؛ از آن گذشته، چیره دستی و مهارت شاعران عصر فصاحت بر همگان آشکار است و بالاترین دلیل بر این امر، از جنس سخن بودن قرآن کریم است؛ قرآنی که مدعیان فصاحت و سخنوری، در برابر آن به خاک افتادند (ابن کثیر، بی‌تا، ص ۷)؛ پس عقیده این گروه مبنی بر خطاکار بودن شاعران به دلیل مرتکب شدن ضرورت شعری به هیچ وجه درست نخواهد بود.

۵. تقسیمات ضرورت شعری (آلوسی، ۱۳۴۱ق، ص ۳۲۴-۵۶)

۵.۱. تقسیم ضرورت شعری به زیادت، حذف و تغییر

با وجود اینکه جمع آوری تمامی اقسام و انواع ضرورت شعری بسیار دشوار است، اما می‌توان تقسیمی ارائه داد که اکثر قریب به اتفاق موارد ضرورت شعری را در خود جای دهد (آلوسی، ۱۳۴۱ق، ص ۲۴). بر همین اساس ضرورت شعری بر اساس یک تقسیم، به سه بخش زیادت، حذف و تغییر تقسیم میشود؛ در زیادت، شاعری می‌تواند حرکت، حرف، کلمه و یا جمله‌ای به شعر خود اضافه کند؛ در حذف حرکت، حرف یا حروف و کلمه‌ای را از شعر خود حذف کرده و در تغییر، موارد زیادی ممکن است انجام بگیرد مثل تقدیم و تاخیر، قلب و عکس، تغییر اعرابی، تغییر همزه وصل به همزه قطع و بالعکس، تذکیر مونث، معامله غیر منصرف با کلمات منصرف، معامله منصرف با کلمات غیر منصرف و مواردی دیگر^۷ که در ادامه، این ضرورت‌های شعری در برخی از شاهد مثال‌های شعری بررسی خواهند شد.

۵.۱.۱. زیادت

۵.۱.۱.۱. حرکت

وقاتم الاعماق خاوی المخترق
مشتبه الاعلام لماع الخفّاق

شاعر این شعر، نابغه ذبیانی که یکی از شاعران بزرگ عرب است، فاء را به خاطر هماهنگی با حرکت خاء مفتوح خوانده است درحالی طبق اصل لغت، باید ساکن می‌بود.

۵.۱.۱.۲. حرف

یکی از نمونه‌های زیادت حرف، الف اطلاق است؛ به این شکل که وقتی آخر یک بیت مفتوح باشد، شاعر می‌تواند الفی به آن کلمه به منظور آهنگین شدن هرچه بیشتر آن، اضافه نماید؛ این مورد، یکی از رایج‌ترین ضرورت‌های شعری است؛ همچنین سیرافی بیان می‌کند که این الف اطلاق نمی‌تواند در میانه کلام که اصطلاحاً

^۷ باید توجه داشت که منظور نحوی‌ها از زیادت حرف در مقام بیان تقسیم بندی ضرورت شعری، یک "تک" حرف است یا به بیان دیگر، حرف معانی‌ای که از یک حرف مبانی تشکیل شده باشد و منظورشان از زیادت کلمه، تک حرف نیست؛ به عنوان مثال اگر لام به یک شعری اضافه شود از باب زیادت حرف است و اگر "یا" به یک شعری اضافه شود از باب زیادت کلمه است چرا که از دو حرف مبانی تشکیل شده است.

"حشوُ الکلام" نام دارد، اضافه شود و همچنین عقیده دارد که این نوع ضرورت، یکی از آن ضرورت های زیبایی است که به کالبد شعر، آهنگ روح می‌بخشد (سیرافی، ۲۰۰۸م، ج ۱، ص ۱۹۱). مانند این مثال:

أَقْلِي اللومَ عاذلَ والعتابا وَقَوْلِي إِنْ أَصَبْتَ لَقَدْ أَصَابَا

این بیت یکی از سروده های متنبی است که مشاهده میشود به انتهای هر دو مصرع، الف اطلاق اضافه شده است.

۵،۱،۳. کلمه

وَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَقُولِي كَلِمًا صَلِيَةً أَوْ سَبَّحْتِ يَا اللَّهُمَّ مَا

در این شعر که سراینده آن مشخص نیست، شاعر هم از یا ندا استفاده کرده و هم کلمه ای را منادا قرار داده که در انتهای آن میم مشدد قرار دارد؛ باید توجه شود که در قواعد نحوی، این امر مجاز نیست چرا که میم مشدد جایگزین یا نداء بوده و جمع بین عوض و معوض در قواعد نحوی، هیچ وقت جایز نیست اما در این شعر، مخالف قاعده مذکور عمل شده است.

۵،۱،۴. جمله

فَإِنْ لَا أَلُومُ النَّفْسِ فِيمَا أَصَابَهَا وَإِنْ لَا أَكَادُ بِالَّذِي نَلْتُ أَنْجِحَ

در این شعر، منظور شاعر "وإن لا أنجح بالذي نلت" بوده واکاد و فاعل آن که انا مستتر است، جمله ای است که در شعر اضافه شده و زائده میباشد! چرا که نحوات در این شعر اعتقاد دارند اکاد زائده است چراکه شاعر در این شعر، از لحاظ معنایی، هیچ قصدی از اکاد نداشته است.

۵،۱،۲. حذف

۵،۱،۲،۱. حرکت

عَلَى مَحَالَاتٍ عَكْسَنَ عَكْسًا إِذَا تَسَدَّهَا طَلَابَا غَلَسَا

در این شعر، لام در غلسا ساکن شده است در صورتی که صحیح آن است حرکت حرف لام مفتوح باشد؛ نحوات دلیل آن را مبالغه در آسان سازی تلفظ بیان کرده اند.

۵،۱،۲،۲ حرف

أبْنِي كُتَيْبٍ إِنْ عَمِي اللَّذَا قَتَلَا الْمُتْلُوكَ وَفَكَكَا الْأَعْلَالَ

در این شعر که سراینده آن جناب اخطل است، منظور از اللذا، اللذان می‌باشد که در اینجا نون آن حذف شده است؛ برخی این را ضرورت شعری حساب کرده و برخی دیگر هم این مورد را لغتی خاص بیان کرده اند بدین شرح که قبیله بلحارث و برخی از قبایل دیگر، در حالت مرفوعی، به صورت جوازی، نون اللذان را حذف می‌کنند.

۵،۱،۲،۳ کلمه

نَادَيْتَهُمْ أَنْ الْجُمُومَا أَلَاتَا قَالُوا جَمِيعًا كُلَّهُمُ الْأَقَا

در این شعر دو کلمه حذف شده است؛ چرا که منظور شاعر این بوده است: نادوهم أن أَلَجُمُومَا، أَلَا تَرَ كَبُون؟ قَالُوا جَمِيعًا: أَلَا فَارُكَبُوا.

۵،۱،۳ تغییر

۵،۱،۳،۱ تغییر مذکر به مونث

يَا أَيُّهَا الرَّأكِبُ الْمُزْجِي مَطِيَّتُهُ سَائِلُ بَنِي أُسْدٍ مَا هَذِهِ الصَّوْتُ

در این شعر، برای کلمه "الصوت" که مذکر است، از اسم اشاره مونث استفاده شده است و نحات اینطور توضیح داده اند که چون منظور شاعر از الصوت، استغاثه بوده است، الصوت را در لفظ شبیه استغاثه که مونث است دانسته است و بدین ترتیب، الصوت که مذکر می‌باشد مانند این است که به مونث تبدیل شده است و در نتیجه شاعر از اسم اشاره مونث بهره جسته است.

۵،۱،۳،۲ تغییر غیر منصرف به منصرف و بالعکس

إِذَا مَا غَزَا بِالْجَيْشِ حَلَقَ فَوْقَهُ عَصَائِبُ طَيْرٍ تَهْتَدِي بِعَصَائِبِ

نابغه ذبیانی در این شعر، با عصائب که کلمه ای غیر منصرف است معامله منصرف کرده و آن را مجرور خوانده است؛ این عمل نزد نحوی ها پذیرفته است از جمله جناب سیبویه که اعتقاد دارد شاعر می‌تواند کلمات را به اصل آن بازگشت داده و طبق همان اصل متروک عمل کند زیرا اصل در کلمات، منصرف بودن است؛ البته همانطور که توضیح داده شد، برخی اعتقاد دارند این نوع سخن گفتن، لغتی از لغات عرب است.

فما كان حصن ولا حابس يفوقان مرداسَ في مجمع

عباس ابن مرداس سلمی، این شعر را در وصف پدرش سروده است و کلمه مرداس را در حالت مجروری، به فتح خوانده است؛ پس با کلمه "مرداس" معامله غیر منصرف انجام داده است حال آنکه مرداس کلمه ای منصرف است؛ در مورد این شعر و مشابه این شعر اختلافاتی وجود دارد؛ برخی ها مانند مبرّد این نوع از ضرورت های شعری را به هیچ عنوان قبول نداشته و در مورد این اشعار مانند ابن فارس عمل می کنند؛ یعنی رای به خطا و گمراهی شاعر میدهند (مبرّد، ۱۹۶۸م، ج ۳، ص ۲۵۴)؛ اما گروهی دیگر مانند ابن مالک، ابوعلی فارسی، ابن هشام و برخی از نحوی های مکتب کوفه، این نوع ضرورت را هم از این باب که شاعر اصل را بر فرع تشبیه کرده است، قبول دارند؛ یعنی درست است که منصرف بودن اصل و غیر منصرف بودن فرع می باشد، اما شاعر از باب تشبیه الاصل بالفرع، کلمه ای که منصرف است را به غیر منصرف برگردانده و آن را به صورت غیر منصرف تلفظ کرده است؛ این مهم، امری است که سیبویه در کلام خود مبنی بر راه های شاعران برای ارتکاب ضرورت شعری بیان نکرده بود؛ البته ممکن است سیبویه، این گزاره را قبول نداشته است؛ همانطور که فراء هم این گزاره را قبول ندارد (آلوسی، ۱۳۴۱ ق، ص ۱۳۴).

۵،۱،۳،۳. تغییر همزه قطع به همزه وصل

إن لم أقاتلْ فالبسُوني بُرْقَعَا وفتحاتٍ في الیدینِ أربَعَا

در این شعر، همزه البسونی وصل خوانده شده است و نه قطع حال آنکه همزه امر در باب افعال، همزه قطع میباشد.

۵،۲. تقسیم ضرورت شعری به حسن و قبیح

طبق کلام نحات، ضرورت شعری حسن، آن دسته از خلاف قاعده هایی است که به قیاس نزدیکتر بوده و ضرورت شعری قبیح یا مستقبح آن خلاف قاعده هایی است که به دور از قیاس است؛ منظور از قیاس در اینجا، قواعد صرفی و نحوی است؛ برخی دیگر هم ملاک ضرورت شعری حسن و قبیح را اینگونه بیان کرده اند: «فالضرورة الحسنه هی التي لا تستوحش و لا تسهتجن منه النفس و الضرورة المستقبحة تستوحش منه النفس» (آلوسی، ۱۳۴۱ ق، ص ۲۰). معنای این عبارت بدین شرح است که اگر یک خلاف قاعده ای در شعری مشاهد وجود داشته باشد، اگر خواننده آن شعر، عرب فصیح باشد یا اینکه عرب فصیح نیست اما با زبان عربی و قواعد صرف و نحو آشناست، به این شرط که ذوق سلیم داشته باشد (ابن خلدون، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۷۷۷)، هنگام رسیدن به آن خلاف

قاعده، احساس بدی به او دست دهد طوری که خلاف قاعده سخن گفتن شاعر، از حلاوت شعر کاسته و نوعی بیگانگی با شعر ایجاد کند، این ضرورت، ضرورت قبیح یا مستقبیح شمرده میشود و مقابل این توضیح، ضرورت حسن است؛ به عنوان مثال، معامله منصرف با کلمات غیر منصرف یا اضافه شدن الف اطلاق به انتهای برخی ابیات، حسن بوده و بازگشت کلمات به حالتی که فراموش شده اند، مانند ضَنَنُوا به جای ضَنُوا قبیح است.

۶. تاثیر مبنا در ضرورت شعری بر استنباط قواعد نحوی

این مسئله نیازمند تحقیقی مجزا بوده و بیان تمام نکات آن در این مقال نمی‌گنجد؛ به همین دلیل، به ذکر دو شاهد مثال شعری و بررسی تفاوت استنباط نجات اکتفا می‌شود.

مورد اول:

ما انت بالحکم التُّرُضی حکومتُه ولا الاصلیل و لا ذی الرأی و الجدل

(سیوطی، ۱۳۹۶ ش، ص ۶۹)

يقول الخنا وأبغض العجم ناطقا إلی ربنا صوت الحمار الیجدع

(بغدادی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۲۹۲)

ابن مالک در مورد بیت اول، تصریح کرده است که ال موصول بر سر فعل مضارع هم می‌تواند داخل شود چرا که او عقیده دارد ضرورت شعری آن خلاف قاعده‌هایی است که هنگام ناچار شدن شاعر نسبت به حفظ وزن و یا قافیه شکل می‌گیرد؛ در این بیت شاعر ناچار نشده است چرا که مانعی برای آمدن ال بر سر اسم فاعل همان فعل وجود ندارد؛ پس در اینجا ضرورت شعری رخ نداده است و نتیجه می‌گیرد که ال بر سر فعل مضارع هم داخل میشود (سیوطی، ۱۳۹۶ ش، ص ۶۹)؛ در مقابل، چون داخل شدن ال موصول بر سر فعل مضارع بسیار کم بوده و این مثال‌ها با هزاران مثال زبان عربی که ال موصول بر سر فعل مضارع نیامده است، تضاد دارد و همچنین ناچار شدن شاعر برای آنان اثبات نشده است، آمدن ال موصول بر سر فعل مضارع برای قائلین نظر اول اثبات نشده و داخل در قواعد زبان عربی نخواهد شد؛ همچنین اگر با نظریه اخفش به این شعر پرداخته شود، بازهم قاعده‌ای استخراج نمیشود؛ نظریه ابن فارس نیز شاعران را تخطئه کرده و نظریه آخر اما، در صورت اثبات، از این شعر قاعده‌ای دریافت کرده اما آن را مختص لغتی خاص میداند.

مورد دوم:

من کان یزعمُ انی شاعرٌ فیدن منی تنهه المزاجر

این بیت همانطور که در ابتدای بحث هم مطرح شد، مورد بحث مازنی و فراء قرار گرفت؛ کسانی که تابع نظر ابن مالک هستند، در این شعر حذف لام امر را قبول می‌کنند چرا که شاعر برای حفظ وزن یا قافیه در تنگنا قرار نگرفته و لام را حذف کرده است؛ اما کسانی که تابع نظر ابن جنی هستند، به دلیل همان توضیحاتی که در مورد شعر اول بیان شد، حذف لام امر در غیر از ضرورت شعری، قبول نخواهند کرد؛ همچنین استخراج قاعده از این شعر بر مبنای باقی نظرات در ضرورت شعری مانند توضیح شعر قبل خواهد بود.

۷. نتیجه گیری

وجه مشترک تمام نظرات درباره ضرورت شعری، تعریف مقابل است: عدم رعایت قواعد نحوی یا صرفی که در اکثر موارد به منظور حفظ وزن یا قافیه شعر می‌باشد.

به صورت کلی، پنج نظر درباره ضرورت شعری وجود دارد:

۱- مشهور علمای نحو معتقدند که ضرورت شعری در هرکلامی که فضای شعری در آن حاکم باشد، به صورت مطلق جایز است؛ این نظر با اکثر شاهد مثال‌های کلام عرب، مطابقت دارد.

۲- اخفش معتقد است که زبان شاعران به ضرورت شعری عادت کرده است و هرکلامی که از دهان شاعر خارج شود، جواز این را دارد که مخالف با قواعد زبان عربی باشد؛ چه در شعر و چه در نثر؛ این نظر مورد انتقاد نحوی‌ها قرار گرفته است چرا که با این نظر نمی‌توان تمایزی بین لغت رایج و لغت شعر قرار داد.

۳- سیبویه و ابن مالک عقیده دارند که ضرورت شعری فقط در شعر و در جایی که شاعر ناچار بر حفظ وزن یا قافیه شعر بشود، جایز است؛ همانطور که بررسی شد، این نظر مورد هجمه اکثر نحوی‌ها قرار گرفته است چرا که قدرت شاعران عرب در زمان فصاحت زبان عربی شهره خاص و عام بوده و بالاترین شاهد بر این امر، قرآن، معجزه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است که از جنس سخن بوده و این مطلب را تایید میکند؛ در نتیجه ناچار شدن شاعران قابل اثبات نخواهد بود؛ همچنین در بسیاری از آیات و روایات، مخالفت‌هایی با قواعد رایج به چشم می‌خورد که تنها با نظر اول قابل توضیح بوده و با نظر ابن مالک و سایرین قابل توضیح نخواهد بود.

۴- ضرورت شعری به هیچ وجه جایز نبوده و هرکلامی که در آن خلاف قاعده زبان عربی دیده شود، غلط محسوب میشود؛ نقد این نظریه طور مفصل بیان شد و به گواه نحاتی که مقابل این نظر ایستاده اند، شاید بتوان گفت کسی که ضرورت شعری را انکار و شاعران زبردست عرب در عصر فصاحت را تخطئه کند، فضای شعر و شاعری را نشناخته است.

۵- چیزی به اسم ضرورت شعری وجود ندارد و در واقع تمام مثال‌هایی که برای ضرورت شعری بیان شده است، لغتی است در میان لغات عرب که البته فصحیح نمی‌باشند؛ این نظر هم نیازمند بررسی و اثبات بوده و شواهدی

که در کتب بر این امر بیان شده است، اثبات کننده آن نبوده و در نهایت می‌توان گفت برخی از ضرورت های شعری و نه همه انواع آن، مربوط به لغت خاصی است.

در نهایت درستی نظر اول با توجه به ادله موجود، به اثبات رسیده و مبنای صحیح در تبیین ضرورت شعری، مبنای مشهور نحات می‌باشد.

فهرست منابع

١. قرآن كريم
٢. ابن جنى، ابوالفتح عثمان (١٩٥٥م). *خصائص* (چاپ دوم). قاهره: دارالكتب المصرية
٣. ابن خلدون، عبدالرحمن (١٤٠٨ق). *ديوان المبتدأ والخبر فى تاريخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوى الشأن الاكبر* (چاپ دوم). بيروت: دارالفكر
٤. ابن رشيق، ابو على حسن (١٩٨١م). *العمدة فى محاسن الشعر و آدابه و نغده* (چاپ پنجم). بيروت: دارالجيل
٥. ابن عصفور، على بن مومن (١٩٨٠م). *ضرائر الشعر* (چاپ اول). بيروت: دارالاندلس للطباعة و النشر و التوزيع
٦. ابن فارس، ابوالحسن احمد (١٩٨٠م). *ذم خطأ الشعراء*. قاهره: مكتبة الخانجى
٧. ابن كثير، اسماعيل (بى تا). *معجزات النبى*. قاهره: المكتبة التوقيتية
٨. ابن مالك، محمد بن عبدالله (١٩٦٧م). *تسهيل الفوائد و تكميل المقاصد*. بيروت: دار الكتب العربى للطباعة و النشر
٩. ابن منظور، محمد بن مكرم (١٤١٤ق). *لسان العرب* (چاپ سوم). بيروت: دارصادر
١٠. ابن هشام، عبدالله بن يوسف (١٩٨٥م). *مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب* (چاپ ششم). دمشق: دارالفكر
١١. ابوحيان، محمد بن يوسف (١٤١٨ق). *ارتشاف الضرب من لسان العرب* (چاپ اول). قاهره : مكتبه الخانجى
١٢. ازهرى، خالد بن عبدالله (٢٠٠٠م). *التصريح بمضمون التوضيح فى النحو* (چاپ اول). بيروت : دار الكتب العلمية
١٣. امين، سيد محسن (بى تا). *اعيان الشيعة*. بيروت: دارالتعارف للمطبوعات
١٤. انيس، ابراهيم (١٩٧٨م). *من اسرار اللغة* (چاپ ششم). قاهره: مكتبة الأنجلو المصرية
١٥. آلوسى، محمد شكرى (بى تا). *بلوغ الارب فى معرفة احوال العرب* (چاپ اول). قاهره: دارالكتاب المصرى
١٦. آلوسى، محمدشكرى (١٣٤١ق). *الضرائر و ما يسوغه للشاعر دون الناثر*. قاهره: المطبعة السلفية
١٧. بشر، كمال (١٩٧٣م). *دراسات فى علم اللغة*. قاهره: مكتبة الخانجى
١٨. بغدادى، عبدالقادر (١٤١٤ق). *شرح ابيات مغنى اللبيب* (چاپ دوم). بيروت: دارالمأمون للتراث
١٩. بغدادى، عبدالقادر (١٤١٨ق). *خزانه الادب و لبّ لباب لسان العرب*. قاهره: مكتبة الخانجى
٢٠. جمعه، خالد عبدالكريم (١٤٠٠ق). *شواهد الشعر فى كتاب سيبويه* (چاپ اول). كويت: مكتبة دار العروبة
٢١. جوهرى، اسماعيل بن حماد (٣٧٦ق). *صحاح* (چاپ اول). بيروت: دار العلم للملايين

٢٢. حديشي، خديجه (١٣٩٤ق). *الشاهد و اصول النحو فى كتاب سيويه*. نشریات دانشگاه كويت
٢٣. حندود، ابراهيم (١٤٢١ق). *الضرورة الشعرية و مفهومها لدى النحويين*. مدينة: الجامعة الاسلامية
٢٤. راجحي، عبده (١٩٩٦م). *اللهجات العربية فى التراثات القرآنية*. بيروت: دارالمعرفة الجامعية
٢٥. سيويه، ابو بشرعمر بن عثمان (١٩٧٧م). *الكتاب*. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب
٢٦. سيرافى، ابوسعيد (١٩٨٥م). *ضرورة الشعر*. بيروت: دار النهضة العربية
٢٧. سيرافى، ابوسعيد (٢٠٠٨م). *شرح كتاب سيويه* (چاپ اول). بيروت: دارالكتب العلمية
٢٨. سيوطى، عبدالرحمن (١٣٩٦ش). *البهجة المرضية فى شرح الالفية* (چاپ هفدهم). قم: دارالحكمة
٢٩. سيوطى، عبدالرحمن (٢٠٠٦م). *الاقتراح فى علم اصول النحو* (چاپ دوم). بيروت: دار الكتب العلمية
٣٠. سيوطى، عبدالرحمن (بى تا). *همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع*. مصر: المكتبة التوقيتية
٣١. شاهين، عبدالصبور (١٩٧٠م). *مشكلات القياس فى اللغة العربية*، مجله عالم الفكر، ج ١، ش ٣، ص ٢٢٢
٣٢. صدر، حسن (١٣٨١ش). *شيعه بنيانگذاران فرهنگ اسلام*، ترجمه على مشتاق عسكرى (چاپ اول). تهران: دارالكتب الاسلامية
٣٣. عبداللطيف، محمدحماسه (بى تا). *الضرورة الشعرية فى النحو العربى* (چاپ اول). قاهره: مكتبة دار العلوم
٣٤. عبداللطيف، محمدحماسه (١٤١٠ق). *الجملة فى الشعر العربى* (چاپ اول). قاهره: مكتبة الخانجى
٣٥. عبداللطيف، محمدحماسه (١٤١٦ق). *لغة الشعر* (چاپ اول). قاهره: دار الشروق
٣٦. عسكرى، ابو هلال (١٩٥٢م). *كتاب الصناعتين* (چاپ اول). قاهره: داراحياء الكتب العربية
٣٧. فلفل، محمدعبدو (١٩٩٣م). *مالم يطرد فى قواعد النحو و الصرف عند اعلام النحاة حتى القرن السابع الهجرى*، رساله دكتورا، چاپ نشده، دانشگاه حماة
٣٨. فلفل، محمدعبدو (٢٠٠٧م). *اللغة الشعرية عند النحاة* (چاپ اول). عمان: دار جرير
٣٩. قرطاجنى، حازم (٢٠٠٨م). *منهاج البلاغ و سراج الادباء* (چاپ سوم). تونس: دار العربية
٤٠. مبرّد، ابو العباس (١٩٦٨م). *المقتضب*. نشریات المجلس الاعلى للشؤون الاسلامية